منوچهرجمالی

نـبـردِ قدرت ، با فطرتِ (گوهرِ) یازنـدهِ انسـان خواستن ، ازخود ، هست شـدنست آزادی ،آزیدنِ(= یازیدنِ)آتش جانست

دوخواستِ گوهری هرانسانی درفرهنگ ایران
1- خرداد(شناختِ شادی آفرین=بهروزی)
2- وامرداد(همیشه ازنوتازه شوی)است

قدرت چیست ؟ قدرت ، اصل «1- اندازه گذارو2- اندازه دهنده » است ، یا به عبارت دیگر، « اندازه ای میگذارد ، و اراده میکند همه را به آن اندازه بکند » . این را « صورت دادن » نیز میخواندند . قدرت ، اراده میکند ، تنها صورتگر اجتماع وانسانها باشد ، و همه را به صورتی (به اندازه ای) که اراده کرده است درآورد . **صورت دادن وبه اندازه ساختن ، « هست کردن » است**. پس صورت دادن ، یا به اندازه ای که خود، گذاشته درآوردن ، به معنای آنست که انسان ها ، ازآن پس ، چیزی را بخواهند که اصل قدرت اراده کرده است . **چیزی جز آنچه قدرت، اراده کرده است ، نخواهند . « مشیت واراده » ، رویاروی « خواستن » میایستد** .
ولی گوهریا فطرت انسان (uva = xva= axv) ، **یازنده** است . فطرت انسان ، خواهنده (**xva+aaz** =xvaaza = اصل یازنده)

است . ازاین رو درفرهنگ ایران ، این **اصل یازنده ِگوهر انسان را « آتش جان ، یا تخم آتش » میخواندند . انسان ، آنگاه ، هست ، که بخواهد . انسان ، هنگامی هستی می یابد که بخواهد . هرانسانی ، هرجامعه ای ، با خواستن ، هستی می یابد** ، ازخود، زائیده میشود . هرقدرتی ، برضد این فطرت (گوهریازنده) انسان میستیزد و همیشه با آن، درنبرد است ، و کشمکش میان قدرت وفطرت یازنده انسان ، هیچگاه پایان نمی پذ یرد . الاهان نوری درتاریخ ، که ازپیکریابی های مهم « اصل قدرت » هستند ، همیشه بافطرت انسان که « اتش یازنده وصورت ناگیرا » هست ، درستیزبوده اند، چون **« اراده یا مشیت خود » را میخواهند جایگزین « خواست گوهری انسان که ازآتش جان او میافرازدو شعله اوست » کنند** .

مفهوم « اراده ومشیت » ، اینهمانی با مفهوم « خواست » ندارد . درخواست (xva+aaz=xvaaza) همیشه، « یازیدن ِاصل» هست ، این **یک اصل قائم به ذات خودهست، که در<u>یازیدن</u> = <u>آختن</u> = <u>افراختن</u> ، درست به « ازخود هستی یافتن » ، گواهی میدهد** ، مانند شعله یازنده از آتشست که از آتش جدا ناپذیرست .

جمشـید ، تصویر « بُـن ِهمـه انسانـها »
درفرهنگ زنخدائی ایران
جمشید، <u>خواستارجهان ، یعنی ، سکولار</u> است

درتصویر**جمشید** که **تصویر « بُن انسانها » درفرهنگ زنخدائی** ایران است ، هنوز درروایت شاهنامه ، این پیوند گوهری او با خرد وخواستنش باقی مانده است . داستان جمشیددرشاهنامه ، داستان سلسلهِ به هم پیوسته خواستها (= آرزوها = آزها = یازشـها= نیازها) ی اوست که ازجان وخرد او برمیخیزند ، و همه را درگیتی واقعیت میدهد . **او درواقعیت دادن خواستهاستهایش، به هستی میرسد** . او خواستار1 – جامه بافیست 2- خواستار انجمن کردن گروههاست 3-

خواستارساختن خانه وگرمابه وایوانست 4- خواستاریافتن سنگهای گرانبهای رنگارنگست 5- خواستار بویهای خوش دلاویزاست 6 – خواستارپزشکی وداروهای تندرستی آوراست ، و 7- خواستارساختن کشتی وگردش درجهانست . او «خواستار جهان » است . **دریازیدن یا درخواستن ، خواستاری و نیاز(مهر) هست** . اینجا یک رویه از رویه های گوناگون خواستن، نمودارمیشو د . **خواستارجهان بودن ، مهورزیدن به جهانست** . او درمهرورزیدن به جهانست که به خود ، هستی میبخشد . یازیدن ، ازیکسو، به معنای بلندی وفرازرَوی (بـَرَزَه) وسرکشیدن است، وازیکسو به معنای « مهرورزی به زندگی درگیتی » است . خواستاری ، علاقمندی واظهارمهر واظهارعشق است . منوچهری گوید :

بنمای دوستداری ، بفزای خواستاری

دانی که **خواستاری ، باشد زدوستاری**

درنفایس الفنون میآید که : « خواستاری که نفس ، پیوسته درشدت لذاتِ متعدی ومتمادی بود، وبرحد اقتصاد واعتدال اقتصارننماید و حوصله نیازاو پُرنشود تا به هلاک انجامد » . خواستاری ، به خواستگاری (طلب زن برای زناشوئی) گفته میشود . و درواقع ، جمشید درمتون اوستائی ، انبازوعاشق آرمئتی (زنخدای زمین) است ، وبا همسرش وهمزادش آرمئتی (= جمه = زمین) هست که مدنیت را میآفرینند . درشاهنامه پس ازشمردن چندین خواست از جمشید ، میآید که :

همان رازها کرد نیز آشکار **جهان را نیامد چنو خواستار**

او درخواستن ویازیدن ، خواستاروخواستگارجهانست . او به زندگی درجهان مهرمیورزد . **این درست همان رابطه ایست که به سکولاریسم ، معنا وجان می بخشد** . سکولاریسم ، تنها « جدائی حکومت ، ازدین نوری، مانند اسلام » و « نفی تبغیض » نیست . اینها همه پیآیندهای منفی آن هستند . سکولاریسم ، یا « خواستاری جهان » مهرورزی با گیتی درراستاهای جامه های زیبا پوشی ،

وانجمن ها سازی و خانه ها وگرمابه ها سازی و عشق به زیبائی سنگهای رنگارنک وبوهای خوش و تندرستی وپزشکی ودارو ست . این مهرورزی به زیستن درگیتی وبهره مند شدن ازآن ، که « خواستاری جهان » باشد ، سکولاریسم است که **جدائی حکومت از دین (نوری) ورفع تبعیض ها ، فقط پیایند این «اولویت مهرورزی به زندگی درگیتی » است** . درداستان بهرام گور میآید که :

نیم خواستار«**سرای سپنج**» نه از، بازگشتن به« تیمارورنج »

ولی وارونه این سخن ، « خواستارسرای سپنج بودن وبهره مند شدن ازجشن » درست ، مهرورزی به سرای سپنج است . درزبان پهلوی میتوان دید که واژه « اسپنجانیکه=a**spanj**anakih » که ازهمان واژه « سپنج» ساخته شده ، به معنای « کاشانه ومنزل» است . درخانه است که انسان برای مهمانان تازه واردش ، جشن میگیرد

« سرای سپنج»،اصطلاحیست که معنای نخستینش ،سپس دردوره ساسانیان وچیرگی دین زرتشتی، واژگونه ساخته شده است . سپنج ، اصلا معنای « گذروفانی وعاریتی » نداشته است . درشاهنامه ، درست همین واژه « سپنج دادن » به معنای « مهمانی کردن وجشن برپاساختن برای هرتازه واردی » است . هرانسانی باید به آوارگان وغریبان وتازه واردان ، سپنج بدهد . این هنرجوانمردیست . این هنر« لنبک آبکش » است که همان « لن بغ » خدای ایران میباشد درلغت نامه ها می یابیم که سپنج به معنای « یوغ » است ، ویوغ که همان معنای « جفتی = انبازی » را دارد ، به « انبازی واقتران درآفرینندگی » باز میگردد . « **جم = ییما »** ، **یا انسان** ، **چون گوهرجفتی (مهری) دارد** ، **همه را درمهر می پذیرد** . خانه هرجوانمردی ، خانه سپنج است ، خانه جشن دادن به آیندگانست . سرای سپنج ، دراصل سرا وخانه ایست که دربش بروی هرغریب وآواره وبیگانه ای بازاست . به مهمانسرا ئی که هر تازه ای را با آغوش باز می پذیرد و خواستار تازه وارد است ، سپس معنای « سرای عاریت » داده شده است . **واژه « سپنج »** ، **درست واژه ایست**

همانند واژه « سکولار» . سکولار هم دراصل به معنای « زمان گذرا وفانی » بوده است ، و چون مردم درست ازعشق به زمان جاوید وآخرت ، خسته شده و دست کشیده اند ، و خواستارهمین زمان گذرا شده اند ، که درحقیقت اینهمانی با زندگی درگیتی دارد ، و نمیگذرد ، بلکه میشود و تحول می یابد ، عاشق همان « سکولار» شده اند که زاهدان دینی ، بنام « دنیا دوستی » آنرا خواروزشت وپست ساخته بودند . درست دربیت دیگر میآیدکه

زخارا ، گهرجست یک روزگار
همی کرد از او ، **روشنی خواستار**

جمشید، خواستارِ روشنی ازشکم سنگ تاریکست . هوشنگ هم فروغ روشنی را درجهان ، ازتاریکیهای درون سنگ ، درجشن سده می یابد . پس درسنگ خارای این جهان، میشود « روشنی » را یافت ، و انسان ، درست عاشق چنین روشنائیست که ازگوهر آتشین جانها برمیافرازد . عاشق آنست که هرچیزی ، ازخودش، روشن شود .
جمشید « خواستاروعاشق پدیدارشدن روشنی از خارا » شد. « خارا» چیست ؟ واژه « خارا وخار» ، همان واژه « xvar= xva+var » است که به « اخگرآتش » و روشنی وماه شب چهارده و« زن » هم گفته میشود .« سنگ» که خارا باشد ، به معنای اتصال وامتزاج یک جفت است ، همان تخم (xva=tva=tum) وهمان مبدء ومنشاء است . **<u>ئور= اوُر=ur</u>** ، به « آتش » گفته میشد که تخم باشد و « ور= var» که تلفظی دیگر ازئور=ur است به روشنی گفته میشد که ازآن می وَخشد . سنگ خارا، خوَر(روشنی = خاور) میشود . از« سنگ ،یعنی از مهروانبازی وپیوند » ، روشنی ، پدیدارمیشود . درسیستانی به زهدان ،« سنگک= سنگ + اک = آتش درسنگ » گفته میشود . جمشید خواستارزایش روشنی از « خارا = سنگ ، زن » است . زمین ، تن ، زن است . در زاده شدن از زن (زن = به معنای زن وبه معنای شناختن است) ، زاده ، پدید میآید ، روشن وشناخته میشود .

ماه چهاردهم که ماه پُرباشد ، خوشه تخم هاست ، وتخم درفرهنگ ایران ، سرچشمه روشنی میباشد . همین خوشه تخم ها ، « گاو زمین = گُش » میشوند ، که جمشید خواستاریافتن سنگهای گرانبها از زهدان آنست . به ماه پُر ، « شش انداز» هم گفته میشود . واژه « شش = 6 » ، « خوشه » است . پروین ، چون 6 ستاره است ، «خوشه= شش = ششک » نامیده میشده است ، و ماه پر، هلال ماهیست که « خوشه پروین » درآنست وحامله به همه انسانهاست . واین « داردان یا تخمدان یا نهالستانی » است که تخمها یش ، پس ازجوانه زدن ، به زمین آورده میشوند و درزهدان ها وزمین ، هشته میشوند . انسان ، یکی ازاین تخمهای خوشه پروین است که ازماه (شش انداز) درزمین افشانده شده است .

جمشید ، که بُن همه انسانهاست ، خواستاراین زمین است که ازماه پُر(خوشه درآسمان) افشانده شده ، و دروخشیدن از زمین ، یا به اصطلاحی دیگر، شعله ورشدن ویازیدن ، ازسر، سر به ماه وآسمان وفلک میکشد ، تا به اصلش بپیوندد . اینست که **پایان این خواستها (یازیدن از تخم آتش یا آتش جانش) ، افراختن (فرا+ آختن= فرازیدن) به آسمانست** . همه این خواستها درپایان به یازیدن به آسمان کشیده میشود .اینست که درپایان ، خرد جمشیدی ، آخرین مرحله یازش را که « افراختن و تعالی یافتن » و « یازیدن شعله آتش به فلک » باشد میخواهد ، و اینجاست که « خدای روشنی تازه وارد» درتاریخ که « خدای قدرت » است ، برضدش هست و درست این خواست را ، « انباز شدن با دیو یا اهریمن » میخواند . او میبیند که همه آن خواستها ی (نیازها یا یازیدنهای) انسان و خواستاریهایش ، درپایان به یازیدن به آسمان ، به سرفرازی کشیده میشود ، تا ماه آسمان را که سیمرغست درآغوش بکشد . ودرست این خواستن در یازیدن وافراختن به بلندی (برزه ، البرز= ال+ برزه) ، ازخدای تازه آمده ، طرد ونفرین میگردد ، و طبعا همه خواستها وخواستاریهای پیشین ، سرآغازِ چنین انجامی شوم هستند . اینست که

یازیدن و افراختن ، تعالی خواستن (ومهرورزی به جهان = خواستاری جهان) ، سرفرازی ، دیوی واهریمنی هست . درحالیکه صفت گوهری عنصرنخستین انسان (axv= xva = ارتا)، سرفرازی با مهرورزی است .

به فرکیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندرنشاخت
که **چون خواستی ، دیو برداشتی**
زهامون **به گردون ، بر افراشتی**

درست جمشید ، انسان زنخدائی که بن همه انسانهاست ، درروز نوروز، اهریمنی میشود ، وانبازدیویا اهریمن میگردد و گوهر اهریمنی خردش دریازش ، پدیدارمیشود . نوروزجمشیدی ، روز افتران خرد جمشیدی با اهریمن و طرد خرد انسانیست که آتش جان درآن می یازد . ازاین رو، چنین انسانی باید به دونیمه اره کرده شود تا دیگر« گوهرجفتی = اصالت » نداشته باشد . **انسان جمشیدی ، باید از اجتماع طرد ونفی گردد ونابود ساخته شود** .

خواستن ، ازخود ، به هستی رسیدنست خواستن ، خود را آفریدنست

هستی که بودن (bu , bavaat) باشد، **با وَنـیـه =bavanih** نامیده میشد که مرکب از« bav=ba=vaay +vanih» است bavandak. ، معنای « پروسرشار وتمام » را دارد . **پیدایش هستی ، برون کشیده شدن یا یازیدن وآزیدن ازاصل پُروکامل میباشد** . درهرتخمی یا اصلی(uva =xva = axv) ، وای =bav= vaayهست ، که « اصل ازخود جنبیدن و اصل ازخود پیوند دادن » میباشد . این اصل ازخودجنبان وبه هم بافنده ، درروان بودن وآزیدن ، به هم می بافد وبه هم رشته میکند (= ونه ، وندیدن = ایجاد مهرکردن) که « بودن

وشدن = هستی » نامیده میشود . به عبارت دیگر، ازخود، هستی خود را برون میکشد یا میزاید ، یا ازخود فرامیجوشد یا فوران میکند .
اینست که دیده میشود که « خواستن = xvaaza=xva+aaza » دراصل «xvazaya=**xvaa+zaya**» است . **ازخود آزیدن وفرازیدن ، ازخود ، خود را زائیدنست** . خواستن ، از« منشاء ومبدء وجود خود »(axv = xva) آزیدن ، فرازیدن ، آهیختن = کشیده شدنست . **جم یا ییما ، درفرهنگ ایران ، وارونه آنچه ما می پنداریم ، دراصل ، یک شخص نیست ، بلکه یک تخم (tva=tum = xva= axv) است که ازآن تخم ، همه انسانها فرامیجوشند، فرامی یازند ، فراکشیده میشوند** . تخم که « tva» باشد ، در« تباشیر= توا+ شیر= شیره نی) به معنای « نی » است و نی ، آتش (تشه = دوک = دوخ = نی) است . توان (توانائی) تخمیست (دانه = دوانه) که خود را میگسترد . اینست که تخم وآتش ونی (که مجرای زایش زن و اصل آفریننده بطورکلی میباشد) باهم اینهمانی داشتند . اینست که **یازیدن وآزیدن وفرازیدن و آختن ، گسترش یافتن تخم واصل ، ازخودش بود .**
درفرهنگ ایران، جفت نخستینی ، مانند آدم وحوا درادیان ابراهیمی ، بُن انسانها نبودند ، بلکه نخست ، « تخم انسان = ییمه » ، وجود داشت که این تخم ، گوهر « جفت = نرماده = انباز » داشت ، خود آفرین است . شخص شدن جم وجمه ، درفرازیدن ویازیدن ازاین تخمست . هستی یافتن جفت انسانی هم ، روند « یازیدن وافراختن وآزیدن وفراکشیده شدن » ازیک تخم نخستین هست . **نه نرینه ، نخستین است ، ونه مادینه ، بلکه اینها درتخم ، انبازند ، وازاین انبازی (همزادی = همبغی = حفتی = مهر) درخت بشریت میروید و انسانها ، برگهای این تخم هستند** .
درآئین زرتشتی ، کیومرس را که نرینه است ، اهورامزدا ، از**گِل** ، به صورت **نطفه نرینه** میآفریند ، و در زهدان زمین (آرمئتی) می

هشتند ، و ازآن مشی ومشیانه پیدایش می یابند . **درواقع ، اولویت به نرینه داده میشود که به کلی برخلاف فرهنگ زنخدائی ایرانست** .
به هرحال ، درآنچه گفته شد ، دیده میشود که **درفرهنگ ایران** ، **زیستن ، درخواستن(آزیدن= فرازیدن) ، پیدایش می یابد** . **خواستن ، روند پیدایش هستی ، ازمنشاء هستی (cithra=axv = xva) هست** . درروند خواستن ، هستی ، پیدایش می یابد . **چیزی ، وجود (هستی) می یابد ، که بخواهد ، که بیازد ، که بیافرازد** . هرچیزی ، از خواستن یا « آزیدن = یازیدن = آهیتن » ، هست میشود . اگر نخواهد ، هستی نمی یابد . اگر قدرتی ، مردم را « ازخواستن ازگوهر خودشان باز دارد » ، مردم را ، نابود میسازد . امکان وتوانائی هستی یافتن ازخود را ، ازهمه میگیرد .

نابودشدن= نا خواستن = گل صلصال یاهیولاشدن

انسان ، درخواستن(xva+aaza)= یازیدن= ئازیدن ، هستی می یابد و خود(xvaat=xva=axv) را میآفریند ،(xva+azaya) ازخود، زائیده میشود. پس **هنگامی چیزی**، « **نخواهد** » ، **نیازد** ، « **نیست میشود** » . با ترک هرگونه خواستن است که تبدیل به « ماده نرم و بی شکلی میشود که قدرت ، میتواند هرشکلی به او بدهد ،« هیولا » میشود. اینست که « خواستن ، یا یازیدن ازگوهرخود » ، درمقابل هر« قدرتی » میایستد که میخواهد به اوصورت یا اندازه خود را بدهد . **یازیدن آتش جان ، درمقابل « امرکُن فیکون » میایستد** . « انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون - قرآن 36-82 » . هنگامی امرالله چیزی اراده کند میگوید : باش ، وآن ، « هستی می باید » . اراده ومشیتِ قدرت ، دربرابر« خواستِ انسان میایستد که ازآتش جانش می یازد » . **یازیدن یا ئا زیدن آتش جان یا فطرت انسان (axv=xva) ، « آزادی » است** . واژه « آزاد » ، « azatha » است که به معنای « یازنده ازگوهرخود= خواهان ،ازبُن هستی

خود ». «azda= azdaa» به معنای « خواهنده » است . به شاخه که ازتنه درخت می یازد «az-g » گفته میشود .
مفهوم « آزاد » ، دراصطلاح « چهرآزاد » و« سرو آزاد » شهرت یافته است .« چهرآزاد » ، دراصل « **چیترآکات** » است . تخمی که درفراز درخت زمان هست وازآن ، جهان وزمان تازه پیدایش می یابد ، چیترآکات = چهرآزاد » نامیده شده است . این تخم یا چیتر= چهر، بُن آفریننده ازخود هست که باروبردرخت زمانست . به هما که همان سیمرغست ، **همای چهرآزاد** گفته میشود ، **وصفتهای اصلی او** ، **1-« هوچهره » و 2-« سرفراز» است** . این تخمست (ارتا axv=xva= = چهر) که درجان هرانسانی می یازد ، سربرمیافرازد . اینست که « **ازگوهرخود، هست شدن ، آزادی » است** . این گوهرخود ، که « تخم آتش یا آتش جان » نامیده میشود ، در ئازیدن ، به هستی و آزادی میرسد .« **هستی» و« آزادی»** ، **ازهم جدا ناپذیرند . بی آزادی ، انسان، نیست** . یازیدن آتش = ئازیدن ازخود (xvaa، xvaaza) ، همان زائیدن ازخود (aaza=aa/zaya) هست، که تکون یابی ازخود باشد واین، آ زادی است . بدین علت بود که **مفهوم « اتش جان یا تخم آتش » به کردارفطرت یا طبیعت انسان ، نقش بنیادی درتصویر انسان و آزادیش درجهان هستی و درسیاست (جهان آرائی) واجتماع داشت** . درآئین زرتشتی ، این ئازیدن آتش که اینهمانی با گرما وروشنی داشت ، برضد اهورامزداست که « روشنی بیکران » است . **دربرابرروشنی بیکران اهورامزدا ، ازهیچ چیزی نباید ، روشنی بیازد . یعنی هیچ چیزی ، ازخود نیست و هیچ انسانی ازخواست خود ، هستی وآزادی نمی یابد** . برای این کار، « دیو آز» را خلق کردند . این دیو آز ، درست برضد « یازیدن آتش » هست . این دیو آزهست که موجب خاموش شدن آتش میشود . اهورامزدا ی زرتشت ، با آنکه روشنیش برضد یازیدن آتش بود ، ولی درگستره فرهنگ ایران ، ازآن واهمه داشت که این کار را مستقیما به خود

نسبت دهد . دیو آز، آتش جان انسان را خاموش میکرد ، و آنگاه اهورامزدا ، به این « تخم = آتش بی روشنائی » ، روشنی وام میداد .
دراسلام ، آتش جان انسان ، ازهمان لحظه نخست ، ابلیس (مهترپریان= ارتا واهیشت= کانون آتش) شد . هراس از آتش بودن گوهر انسان دراسلام تا به دفن شدن درقبر ادامه می یابد . عطار درالهی نامه میگوید :

شریعت گفت چون برخیزی از راه (چون بمیری)
منه درگور ، « **خشت پخته** » آنگاه
درقبر، ازآجرکه خشت پخته است ، استفاده نشود
که **خشت پخته** ، گرچه از زمین ، زاد
ولیکن **هست** ، « **خشتی آتشین زاد** »
چو خشت پخته ، خشت آتشین است
نشاید گور آن را ، کاهل (که اهل) دین است
چوشرعت ، آنقدر جایز ندارد
برای آتشت ، هر گز ندارد

وقتی شریعت تا بدین حد ازگوهرآتشین در خشت ، هراسانست ، چگونه میتواند « آتش جان » را درگوهرانسان ، بپذیرد . اینجا عطار، با اشاره ای کوتاه به تضاد میان طبیعت عشق درانسان وشریعت اسلام ، زود ازآن میگذرد . عرفان ، عشق را اینهمانی با آتش جان میداد ، ولی عشق را نیز گوهر اصلی انسان میشمرد . ولی **درفرهنگ ایران ، جان (که چهار نیرو یا چهار پـر ازآن میروید یا شعله ورمیشود) ، درتمامیتش ، آتش شمرده میشد ، و « هستی و آزادی » را دورویه جدا ناپذیرِ یازش این آتش میدانست** . ودرست کسی را که این « تخم = آتش » را نداشت ، « فاقد آزادی واستقلال وتابع » ، و حتا « فاسد وبد وشریر » میدانست . واژه «anaxv= an-axv» که به معنای « بی تخم جان » است ، نیازمند سرور و حاکم میداند و واژه « an-aak =anaak» که به معنای « بی آتش= بی تخم » هست ، به معنای بد وشریرو فاسد بکار برده میشود .

درفرهنگ ایران ، باوی هونستن **bavi**hunistan معنای « **خواستن**» دارد . باوی هونشن bavihunishn، **خواست** است. به عبارت دیگر، **زاده شدن وپیدایش یافتن ازهستی خود (باو= بو)** ، **اینهمانی با خواستن دارد . درهرخواستی ازخود ، انسان، به هستی میآید ، ازگوهر خود، تکوّن می یابد . پس با ناخواستن وناتوانی درخواستن ، و واقعیت ناپذیرماندن خواست ، انسان، نیست ونابود میشود** . انسان ، بدون روند همیشگی خواستن ، اصالت خود را از دست میدهد وازخود هستی نمی یابد . درست **همین اندیشه** ، **پیش شرط خلاقیت الاهان نوری مانند یهوه والله هست** . دراسلام، فقط چیزی هست میشود وهست ، که الله اراده میکند . هرچه هست، مشروط به مشیت اوست (قرآن 82/36) . ازاین رو « **نارسیدنی بودن به خواست هرانسانی = نارسیدنی به مراد** » ، **شرط وجود وقدرت الله ، ویا هرالاه مقتدر ویا هرقدرتی هست** . دراین ادیان ، انسان باید در روند زندگی ، آن به آن دریابد که هیچگاه به خواست یا آرزویا مرادش نخواهد رسید ، مگرآنکه آنرا ، الله ، یا آن قدرتمند اراده کند .

جمله بی مرادیت ، ازطلب مراد تست
ورنه ، همه مرادها ، همچو نثار آیدت مولوی
مارا چو مراد ، بی مرادیست پس ما همه برمراد باشیم
بستی تو«هست» مرا ، بر« نیستی مطلق »
بستی « مراد ما» را ، بر« شرط بی مرادی » - مولوی

اینست که **تا انسان، دست ازمراد وخواست وآرزوی خود نکشد، ماده نرم وگل صورت گیرا ی قدرت نمیشود** . الله وقدرت ، حق هستی به او نمیدهند . آنگاهی انسان ، هستی می یابد که آنچه قدرت اراده کند ، او نیز بخواهد . یعنی ازآن پس ، هیچگاه ، ازگوهرآتشین خودش نیست ، وازیازش گوهر آتشین خودش نمیخواهد، و **آزادی برای او، یکباربرای همیشه، ازگستره زندگی ، محوونابود میشود** . آنکه از اراده ومشیت دیگری خلق شد وهستی یافت ، محالست که بتواند به «

آزادی » برسد . ازاین پس سراسر زندگی او ، اندیشه ها وگفتارها وکردارهای او باید « پیکریابی خواستن الله ، درنخواستن خود » باشد . اینست که « **غایت زندگی » انسان** ، **امتحان دادن به الله یا قدرتمند میشود** که « انسان ، فقط چیزی را میخواهد که قدرتمند میخواهد » . درقرآن میآید که « خلق الموت والحیات لیبلوکم – سوره ملک » . **الله مرگ وزندگی را فقط برای آزمایش انسان خلق میکند . قدرت به انسان ، هیچ اعتمادی ندارد و باید موبه مو وجزء به جزءانسان حساب پس بگیرد که آیا آنچه او خواسته است ، خواسته وکرده است یا نه .**

دوخواستِ انـبازانـسان ، که ازآتش جانش، سربر میافرازند (آرزو) کیومرث ، که بُن همه انسانها دردین زرتشتی است درروزششم سال که « نوروزبزرگ » باشد ، « آرزو » را که « یازیدن » باشد ، میکـُشـد

گوهرانسان، ارتا= اِ رِ ز= اِرِستا که همان « فرن praanaاخو axv=خوی» باشد، یازنده وافرازنده وکشنده (گسترنده) است ، که « آرزو=erezura = erez+zura» خوانده میشود .« erez» به معنای خودرا بسط دادن وگستردن است » و« ارستا = eresta» به معنای « برافراخته ، و متعالی » است . صفت ویژه « ارتا » ، هم خود گستری و خودرا امتداددادن وکشیدن است ، وهم یازیدن وسرافرازیست . نیرو وتوانیست که درخودِ هرتخمی(اصلی، چهره ای، بنی) ، میکشد و میافرازد. اساسا ویژگی بنیادی درخت همه تخمه (خوشه ای که تخمه همه جانداران را دارد) harvisptokhm ، تعالی وافرازیدن وبلندی (ul=urt=urd) هست ،

چنانچه نام دیگر ارتا واهیشت ، ئورت واهیشت است . چون **هرتخمی ازخوشهِ هستانِ او ، بلندی گرا ویازنده یا متعالی = eredhwa هست** . ازاینرو صفت این درخت کل جهان هستی eredhwo-bis است . چون هرتخمی ازآن « بیس = ویس »، جفت (انباز= همآفرین) هست . درهرتخمی ، چون اصل آفریننده که جفتی(vi=vis=bis) است ، تعالی خواه ویازنده وآزنده هست . **خدا ، خوشه ای از« آزها ویازها» هست که درهمه جانها پراکنده وافشانده شده است . این جهان بینی ، برضد تصویر خدای خالق وصورتگروقدرتمند است . او اصل آفرینندگیست که درهمه چیزها ، پخش (لن بغ) شده است** .

وارونه « آز» ، که درفارسی ، معنای منفی حرص وطمع را پیداکرده درلغت فرس اسدی ، « آز» ، معنای « آرزو » را دارد ، و درکردی « ئازا » که همان « آز» باشد ، معانی دلیری وشتاب وآزادی را دارد . **این زور یا نیرو که درگوهر ارتا (نخستین عنصر) هست ، و به فرازمی یازد وبه پیرامونش می شتابد ومیگسترد ، « آرزو » نام دارد** . آرزو ، سبکشده واژه «erezura » است. **پیکریابی این « آرزو»** ، **دوزنخدای همزاد ایران هستند که « خرداد وامرداد = هاروت وماروت » نامیده میشوند** . خرداد وامرداد باهم ، پیکریابی دوخواست (آز) گوهری انسان درگیتی هستند که ازهم جدا ناپذیرند . به عبارت دیگر، درهریکی ازآندو، دیگری هم هست . رسیدن به خرداد ، رسیدن به امرداد هم هست . این دوخواست که باهم ازگوهرانسان ، می یازند 1- خوشزیستی وشناختاری (خرداد) و2- همیشه ازنوتازه وسبز شوی درزندگی درگیتی یا فرشگرد (امرداد) میباشند که انباز و همآفرین هستند. درست جمشید که نخستین انسان فرهنگ زنخدائی است ، درروایت شاهنامه ، با خردش ، این دوخواست گوهری انسانی را درجهان ، واقعیت میدهد . همه الاهان ادیان نوری ، ازاهورامزدای زرتشت گرفته ، تا یهوه وپدرآسمانی والله ، برضد این دوخواستِ انبازباهم درگوهرانسان بودند . **درداستان**

خلق آدم درتورات ، درباغ عدن ، همین دوخواست گوهری انسان ، دودرختِ « جدا ازهم» میشوند ، و درست یهوه ، حق دست زدن وبهره مندشدن ازاین دوخواست را ازانسان میگیرد . درپی واقعیت دادن خواست گوهری خود رفتن ، بزرگترین گناه میگردد . به عبارت دیگر، انسان باید ازخواستهائی که ازگوهرخودش می یازند (آرزویش) دست بکشد ، تا مخلوق یهوه (وپدرآسمانی والله) بشود . او ازباغ عدن رانده میشود تا امکان بهره مندی از « خواستهای گوهری خودش » یا از« آرزو» را نداشته باشد .

درتقویم ایران ، روزششم وهفتم ، پیکریابی این روزنخدا ، خرداد وامردادند . واژه « شش= 6 » ، همان واژه « خوشه » است ، که معنای « کل وتمامیت » را دارد ، چون نماد ارتای خوشه (خوشه پروین = شش ستاره= تخمه های کل آفرینش) است . این نشان آنست که **خرداد** ، **اینهمانی با ارتای خوشه دارد**، وچهره ای ازخود اوست .

ملت ایران ، همه خواستهای بزرگ خود را ، که در درازای زما ن واقعیت یافته در این روزقرارمیدهد . دراین روز است که جمشید، کیهان را بی بیم وبی رزم میکند یا به عبارت دیگر درب دوزخ را می بندد . دوزخ که « دژ+ اخو» باشد ، سلب توانائی ونیروی گسترش ویازش گوهرانسان یا سلب اصالت انسان درهمین جهانست .

اینست که زرتشتی ها نیز ، زاد روز زرتشت را ، دراین روز قرار داده اند ، تا درظاهر، نشان دهند که اوهم در شماربرآورندگان خواستهای بنیادی مردمانست ، ولی وارونه چنین پنداشتی ، او دراین روز، درپی نابود کردن همین « آرزو » یا همین « دوخواست بنیادی گوهری انسانست که در« خرداد وامرداد » پیکرمی یابند . درنامه « ماه فروردین روزخرداد » ، میآید که **دراین روز، بُن انسان زرتشتی که کیومرث باشد، پیدایش یافت ودرست درهمین روز، کیومرث دیو ارزور =erezur را بکشت** . گرانیگاه دین زرتشت که جهاد با اهریمن است ، درهمان لحظه پیدایش بُن انسان ، آغازمیشود . انسان

بدست خودش وبه ابتکار خودش ، بُن آرزو وخواستش را میکشد . به عبارت دیگر، آتش جان یا تخم آتش دراو ، نه تنها « خاموش کرده میشود » ، بلکه « کُشته میشود » . **انسان ، خودش ، شعله آتش جان خودش را میکشد !** انسان با نابود ساختن دیوآرزو ، که همان خواست خودش هست ، توانائی « ازخود هستی یافتن ، خودرا آفریدن ، آزادی » را ازخود، سلب میکند . این دیو آرزو کجاست ؟ در وندیداد میآید که درچکاد کوهی بنام « بومیا = bumya» جایگاهیست که دیوان و دروجان هستند . برفرازآن کوه ، گروههای دیوان ازکنام دروج به پیش تازند . اگر دقت شود درست این سرزمین و کوه وفرازش ، چیزی جر ترجمه واژه « ارزور= erezura» نیست . چون این واژه ، مرکب از دوبخش « erez+zura » است ، و ترجمه اش « نیرو وتوانائی خودرا بلندافراشتن» میباشد .

این کوه بومیا=bumya درکشور هرومHrum قرار دارد . هروم ، به جامعه های زنخدائی گفته میشد . درگستره زنخدائی ، کوهیست که « بو+ مایه » ، « اصل ومایه زندگی » است. « بو، به معنای زندگیست » . به همین علت به زمین ، بوم گفته میشود، و به همین علت به جغد که مرغ بهمن است ، بوم گفته میشود . وبه همین علت است که سپس،جایگاه جغد یا بوم را ، که « بینش مایه ای زندگی ، بهمن میباشد » واصل مدنیت است ، « ویرانه یا خرابه » قرارداده اند . **برفراز« بُن مایه زندگی »** ، **خوشهِ آرزو هست** . ولی درست آنچه درجهان زنخدائی ، برفراز بُن مایه زندگیست و همان آرزو(آز= شعله آتش= روشنی وگرمای آتش است) میباشد ، محل تازش دیوان ازکنام دروغ میگردد .

آرزو، همان آزیدن یا یازیدن وآختن یا « خود را با توانائی ونیرو که درگوهرخودهست ، بلند برافراشتن » هست . این گوهر « تخم = ارتا = اخو = فرن » یا « آتش جان » است . این آتش جانست که می یازد تا بااصلش که آسمان = سیمرغ = وای = ارتای خوشه است ، پیوند یابد . دراین فرهنگ ، زمین ، درکوه میروئید و کوه درآسمان

میروئید . آسمان ، رویش زمین بود . آسمان ، رُسته اززمین بود . انسان ، با سرو سبزی ا ینهمانی داده که برفرازش ، ماه پر میباشد . به عبارت دیگر، سرو در روئیدن (**سرویازنده** ، به گفتارفردوسی) نه تنها به آسمان وماه وخوشه پروین (ارتای خوشه) می پیوست ، بلکه **آسمان وماه پر(خوشه پروین)** ، **خوشه این سرو بودند** . واژه آکات که « آزاد » شده است ، به معنای تخم وخوشه در« چکاد وفراز» است . بدین علت نیز، سرو آزاد خوانده میشود ، نه برای آنکه بی ثمراست ، بلکه درست به علت آنکه ثمرش ، ماه پر، خوشه پروین ، ارتای خوشه ، خدای ایرانست .

اینست که **یازیدن یا آزیدن آتش جان درخواستهایش (درآرزویش)** ، **پیوند یافتن وهمگوهرشدن با سیمرغ و با خدا است** . این فطرت هرانسانی شمرده میشد . ازاین رو، هم زرتشت وهم موسی وهم عیسی وهم محمد ، برضد این فطرت انسانی برخاستند ، ودرست این« آرزو » یا « خواست » را که ازگوهرانسان پیدایش می یافت ، بسختی مورد تهاجم قرار دادند .